

بررسی رویکردهای متضاد سید ابوالفضل برقی

چکیده: سید ابوالفضل برقی از روحانیون شیعه‌ی ایرانی است که در تاریخ ۱۲۸۷ متولد و در سال ۱۳۷۲ از دنیا رفت برقی دارای افکار اصلاح‌گرایانه خاصی بود. او از برخی عقاید مسلم و قطعی شیعه فاصله گرفته است و به انکار احادیث و برخی از سنت‌ها می‌پردازد. برقی برخی از کتاب‌های خود را در عربستان به چاپ رسانده است. برخی او را از تندروترین افراد جریان قرآنیون شیعه می‌دانند.

حیات علمی او از دو بخش متفاوت تشکیل شده است. وی در بخش اول، مانند دیگر علمای شیعه، مدافع مباحث ولایی است ولی در بخش دوم با گرایش به آراء وهابیت، منتقد مسائلی چون نصب الهی امام، انحصار امامت، عصمت، شفاعت و... گردیده است. مباحثی از این دست، که در برخی کتب او اثبات شده، در آثار دیگرش نفی و باطل اعلام شده است. مقاله حاضر به بررسی رویکردهای متضاد او در اهم این مسائل می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: برقی، قرآن‌بسندگی، عصمت، شفاعت، امامت، نصب الهی.

دکتر فریدون محمدی فام

نویسنده‌ی مسئول
دانش آموخته‌ی دکتری
مذاهب کلامی
دانشگاه ادیان و مذاهب
Hosseinfam110@gmail.
com

سیدمجید نبوی

دانشجوی دکتری
قرآن و حدیث
دانشگاه اراک
majidnabavi1366@gmail.
com

تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۳۹۶/۵/۵
پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۸

۱. مقدمه

سید ابوالفضل برقی معروف به علامه برقی متولد ۱۲۸۷ و متوفای ۱۳۷۲ شمسی، از دانشمندان شیعه‌ی ایرانی است که دارای افکار اصلاح‌طلبانه و روشن‌فکرانه خاصی بوده و در برخی آثارش به افکار سلفی و وهابی‌گرایش دارد. برقی را از دانشمندان منتسب به شیعه دانسته‌اند که به بهانه‌ی مبارزه با خرافه‌گرایی از عقاید شیعی و تحت تأثیر نظرات علماء وهابیت، افکار وهابی را در میان شیعه گسترش داده است. برخی او و دیگر اندیشمندان هم‌فکرش را «روشنفکران معارض با سنن و عقاید شیعی» (جبرئیلی، محمدصفر، ۱۳۹۱ ش، ص ۳۷۲)، «جریان تجدید نظر طلب در عقاید شیعه» (جعفریان، رسول، ۱۳۸۹ ش، ص ۸۷۷)، «روحانیون نوگرا»، «اصلاح‌گرایان دینی» (همان، ص ۸۷۸) و ... نام داده‌اند. آراء شاذ این افراد عبارتند از: خودبسندگی قرآن کریم در هدایت بشر و در تفسیر، بی‌اعتنایی به حدیث و رد بسیاری از احادیث شیعه، عقل‌گرایی افراطی، نقد و رد زیارت قبور، شفاعت، عزاداری، توسل، تبرک، ارائه‌ی معنایی هم‌سو با وهابیت در مسأله‌ی توحید و ...

برقی دارای تألیفات فراوانی در زمینه‌ی تفسیر قرآن، عقاید و کلام، فقه، رجال و ... است که برخی از آنان در ایران چاپ شده و برخی به دلیل همسویی فراوان با عقاید وهابیت، در عربستان سعودی به چاپ رسیده است.

تحقیق نشان می‌دهد زندگی برقی دارای دو بخش مجزا است که از جهت فکری با هم تفاوت فراوان دارد. وی در بخشی از حیات علمی خود کاملاً شیعی، مدافع عقاید آن و مخالف با وهابیت است اما در بخش دیگر متأثر از وهابیت است تا جایی که گاهی مدافع آنان و مخالف عقاید شیعی دیده می‌شود. مقاله‌ی حاضر به بررسی این تضادها می‌پردازد.

۲. دو قطبی بودن حیات علمی ابوالفضل برقی

مطالعه‌ی آثار باقی‌مانده از ابوالفضل برقی دو بخشی بودن حیات فکری او را تأیید می‌کند. با مطالعه در این دو بخش فقط تغییر زاویه در افکار او دیده نمی‌شود بلکه تضاد و رویارویی فاحشی میان اعتقادات او یافت می‌شود که نشان از یک تحول فکری عمیق در او دارد.

او که در کتب قبلی خود یک شیعه معتقد و پایبند به عقاید شیعی دیده می‌شود، در آثار بعدی خود تا حد انکار ضروریات تشیع مانند نفی وجود نص بر امامت امیرالمومنین علیه السلام، نفی انحصار امامت در دوازده امام، نفی وجوب تبعیت از امام و ... پیش‌رفته است.

برقی در اوراق آخر کتاب شعر و موسیقی ۲۷۲ جمله‌ی قصار می‌آورد که هر کدام یکی از عقائد حقه‌ی مذهب امامیه است که به اعتقاد وی و تصریح او هر کس یکی از این عقائد را انکار کند از مذهب و طریقه‌ی جعفری خارج بلکه اهل نجات نیست (برقی، ۱۳۸۲، ق، ص ۱۳۳ تا ۱۳۶) بسیاری از این عقائد بعدها توسط خود او مورد حمله قرار گرفته است.

برخی از اهم آن عقائد عبارتند از:

- انبیاء بر حقند و همه معصوم که در کتاب تابشی از قرآن، این اعتقاد را نفی کرده است (همان، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۳۰).
 - علی علیه السلام وصی و خلیفه‌ی پیغمبر است؛ در کتاب تابشی از قرآن، تلویحاً این اعتقاد را نفی کرده است (همان، ج ۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۳).
 - خلفاء رسول ۱۲ نفرند؛ در کتاب بررسی علمی در احادیث مهدی علیه السلام، این مطلب را نفی کرده است. (همان، ص ۴۰)
 - خلفاء رسول معصومند؛ در کتاب تابشی از قرآن، این اعتقاد را نفی کرده است (همان، ج ۲، ص ۴۱۵).
 - خلفاء رسول او لوالامر و واجب الاطاعه می‌باشند؛ در کتاب تابشی از قرآن، این اعتقاد را نفی کرده است (همان، ج ۲، ص ۴۱۸).
 - تمام حقائق دین را باید از معصوم گرفت. در کتاب احکام القرآن، این مطلب را نفی کرده است (همان، ص ۱۷).
 - شفاعت حق است. در کتاب تابشی از قرآن این اعتقاد را نفی کرده است (همان، ج ۲، ص ۴۳۵).
 - اهل عصمت دارای کراماتند. در کتاب تابشی از قرآن، این اعتقاد را نفی کرده است (همان، ج ۲، ص ۱۱۴).
 - ائمه در افکار و گفتار و کردار از خطا مصونند. در کتاب تابشی از قرآن، این اعتقاد را نفی کرده است (همان، ج ۲، ص ۲۲۳).
- همان‌طور که مشاهده می‌شود بسیاری از عقاید تشیع که توسط خود برقی احصاء و ضروری اعلام شده بود، در آثار دیگرش نفی و باطل گردیده است.

مقاله‌ی حاضر ضمن بررسی این تضادها، تفاوت رویکرد او را در هر مسأله نشان می‌دهد.

پیشاپیش لازم به ذکر است که برقی بعد از منحرف شدن از عقاید امامیه، نسبت به شیعه نگاهی بدبینانه پیدا کرده و از اهانت به جماعت شیعی ابایی نداشته است. برای مثال او در ذیل آیه ﴿مَنْ الذِّينَ فَرَّقُوا دِيَنَهُمْ وَ كَانُوا شِيعَاً كُلٌّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ﴾ (الروم، ۳۲) یعنی: از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند! و (عجب اینکه) هر گروهی به آنچه نزد آنهاست (دل بسته و) خوشحالند! اشاره به لزوم وحدت مسلمین می‌کند و فرقه‌گرایی را محکوم کرده و شیعه بودن در معنای فرقه‌ای را نیز محکوم و طرد می‌نماید.

او در کتاب تابشی از قرآن معتقد است اینان به بدعت‌های خود چسبیده و «شعائر الناس» را «شعائر الله» می‌دانند و موجب تفرقه در دین شده‌اند. او ضمناً معتقد است کلمه‌ی شیعه در حدیث نبوی «شیعة علی هم الفائزون» معنای لغوی داشته و معنای پیروان علی علیه السلام را می‌دهد نه شیعیان حزبی علی علیه السلام که راه علی علیه السلام را رها کرده‌اند و نام فرقه‌ی شیعه به خود داده ولی شیعه در معنای لغوی نیستند؛ زیرا پیروی علی علیه السلام نیستند چون خود آن حضرت خود را فرقه‌ای جدای از مسلمین نمی‌دانست و در دین به نام فرقه‌ی خود کم و زیاد نمی‌کرد (همان، ج ۲، ص ۳۷۷).

بنابراین برخی از تضادهای فکری او را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱.۲. دو رویکرد در مواجهه با اعتقاد «حسبنا کتاب الله» و قرآن‌بستگی

قرآن‌بستگی یک اعتقاد است که در دو معنای جدا از هم کاربرد دارد:

الف) قرآن‌بستگی در هدایت بشر

ب) قرآن‌بستگی در تفسیر قرآن

در نظریه‌ی نخست چنین مطرح می‌شود که تمام معارف و احکام و دانستنی‌های دین در قرآن موجود است و برای هدایت انسان‌ها به غیر آن نیازی نیست.

در نظریه‌ی دوم بحث ورود روایات به حیطه‌ی تفسیر مطرح است که مدافعان آن معتقدند که اگرچه تفصیل معارف و جزئیات احکام و همه‌ی دانستنی‌های دین در قرآن موجود نیست ولی می‌توان همه‌ی قرآن را با کمک خود قرآن تفسیر کرد و به عبارت بهتر در تفسیر به غیر قرآن نیازی نداریم.

ابوالفضل برقی در هر دو بخش، دو رویکرد کاملاً متضاد داشته است. وی در جلد دوم عقل و دین می‌نویسد: «... و اما دلیل نقلی بر اینکه قرآن به تنهایی کافی نیست و احتیاج به معلم و مفسر دارد آیات خود قرآن است از آن جمله سوره‌ی جمعه آیه‌ی ۲: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾ پس آنکه گفته «حسبنا كتاب الله» اشتباه کرده و برخلاف خود قرآن سخن گفته...» (همان، ص ۹۶ و ۹۷).

اما همو در جای دیگری قرآن را برای هدایت بشر کافی دانسته و از گفته‌ی خلیفه دوم دفاع می‌کند: «اگر کسی بگوید قرآن کتابی است کافی، بعضی از

بی‌خبران فوری او را به بهانه‌ی اینکه «عمر» گفته حسبن کتاب الله، می‌کوبند و به این بهانه از سخن حق اعراض می‌کنند، در صورتی که خدا و رسول و ائمه‌ی هدی تماماً قرآن را برای اُمت اسلامی کافی شمرده و دانسته‌اند. حال اگر «عمر» چنین گفته باشد چه ضرر دارد، اگر «عمر» گفت من مسلمانم نباید کسی از مسلمانی فرار کند.» (همو، تابشی از قرآن (چاپ عربستان)، ج ۱، ص ۳۷)

این تغییر جهت فاحش، نشان‌دهنده‌ی تغییر رویکردی اساسی در کلام برقی است. دفاع از این سخن خلیفه‌ی دوم در میان شیعه بی‌سابقه است و موجب این گمان می‌شود که وی از اهل تسنن تأثیر پذیرفته است.

از طرف دیگر برقی کتابی منظوم به نام «گلشن قدس» دارد که در آن یک دوره عقاید حقه را به نظم در آورده است. در آنجا درباره‌ی نیاز تفسیر قرآن به حدیث چنین سروده است:

«... ولی چون مجمل آمد بعض قرآن شدی محتاج تفسیر امامان

احادیث صحیح‌ه‌ی اهل عصمت بود ردش چو انکار دیانت» (همان، ص ۱۷).

برقی در یکی از آثارش به اطبائی که تراشیدن ریش را برای مردم جایز می‌دانند حمله کرده و در ضمن آن خودبسندگی در قرآن را نیز نقد کرده و می‌نویسد:

«متأسفانه زمان ما یک‌عده دکتر پیدا شده ... و در جواز ریش تراشی نشر فتوی نمودند و اخبار و روایات اسلامی که موافق سلیقه‌ی او نبوده مجهول و موهوم دانسته و در عین حال خود را معتقد به قرآن شمرده با اینکه قرآن مردم را ارجاع

به حدیث نموده و اخذ حدیث را لازم دانسته و «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» فرموده و حجیت حدیث معصوم را اعلام داشته و صریحاً می‌گوید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» در این آیه علاوه بر تلاوت آیات، معلمی که بیان آیات کند و دانش خود را تعلیم نماید لازم شمرده شده و اگر آیات قرآن کافی بود جمله‌ی «يُعَلِّمُهُم» لازم نبود.

این مطلب مسلم است که قرآن، مجمل است و احتیاج به مفسر دارد و کلمات اهل عصمت تفسیر صحیح قرآن است و لذا پیغمبر اسلام ﷺ و ائمه‌ی گرام ﷺ چقدر تأکید و تکرار کردند در مراجعه مردم به اخبار و احادیث» (همان، ص ۲۴)

برقعی که در برخی آثارش به قرآن بسندگی معتقد شده است در کتب دیگرش تفسیر قرآن را وظیفه‌ی روایات می‌داند. او در جلد دوم عقل و دین مطالبی را در این موضوع آورده است و عنوان آن را چنین نام‌گذاری کرده است: «قرآن، بدون معلمی از اهل عصمت کافی نیست» وی در تابی از قرآن می‌نویسد: «قرآن دارای محکمت و متشابهات است یعنی بعضی از آنان واضح است و دلالت آن بر معنی صراحت دارد ولیکن بسیاری از آیات آن مجمل و متشابه است. متشابه آن است که چند معنی را محتمل باشد و معلوم نباشد کدام معنی اراده شده اما مجمل آن است که دلالت بر یک معنی دارد ولی آن معنی شرایط و احکام و اجزاء و ارکانی دارد که متکلم آن را بیان نکرده، بنابراین متشابه و مجمل احتیاج به بیان دارد و باید خود متکلم یا کسی از طرف او بیان و تفسیر کند سخن او را. و چون ممکن است هر کس تفسیر و بیان کند به خطا تفسیر کند یعنی فهم او درک معنی حقیقی را نکرده باشد و مراد متکلم را چنان‌چه شاید و باید نداند و اشتباه کند، پس به هر مفسر و مبینی نمی‌توان قناعت کرد یعنی قول هر مفسری حجت

نیست و رفع اختلاف نمی‌کند مگر آنکه خود متکلم کسی را تعیین کند و چگونگی عمل به آن را بگوید».

او سپس به آیات ۳ سوره‌ی مبارکه جمعه و ۴۴ سوره‌ی مبارکه نحل استناد کرده و می‌گوید کسی که گفته «حسبنا کتاب الله» مخالف قرآن سخن گفته است و معلوم شد بیان رسول خدا و ائمه هدی علیهم‌السلام و احادیث ایشان در بیان موضوعات و احکام قرآن لازم‌الاجزاء و العمل است و آن کسی که می‌گوید ما اخبار را قبول نداریم، یا بی‌دین است و یا مغرض (همان، ج ۲، ص ۹۶ و ۹۷).

ولی برقی در تابشی از قرآن، به صراحت تفسیر توسط احادیث ائمه علیهم‌السلام را نفی کرده و ذیل آیه‌ی «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، (۲۴) یعنی: آیا آنها در قرآن تدبّر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟» نوشته است: «این آیه رد می‌کند قول کسانی را که می‌گویند حدیث امام باید آیه‌ی قرآن را تفسیر کند، زیرا خدا بر منافقین و کفاری که امام و رسول را قبول نداشتند تدبیر در قرآن را لازم دانسته و حقیقتاً قرآن بدون حدیث امام فهمیده می‌شود» (همان، ج ۲، ص ۶۰۳).

او با بیان اینکه هدایت قرآن برای عموم مردم است و در آیات زیادی می‌فرماید: «یا ایها الناس»، در تلاش است تا ولو بدون صراحت، چنین القا کند که فهم قرآن نیازی به روایات ندارد (همو، اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن، بی‌تا، ص ۴).

او معتقد است قرآن تفسیر امام و بلکه اصلاً تفسیر نمی‌خواهد زیرا اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که اکثر بلکه کلاً عوام بودند قرآن را فهمیدند. قرآن از هر تفسیری

روشن تر و کلام خدا از کلام هر امامی واضح تر است. او می‌گوید: «ما مدعی هستیم که قرآن اصلاً تفسیر نمی‌خواهد ولی در هر زبانی برای فهم مردم آن زبان باید به آن زبان ترجمه‌ی صحیح گردد. و ترجمه غیر از تفسیر است» (همان، ص ۱۰ و ۱۱).

۲.۲. نصب و نص الهی بر امامت و ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام

بی‌شک مهم‌ترین شاخصه‌ی کلامی تشیع، اعتقاد به خلافت بلافصل علی بن ابی‌طالب علیه السلام از طریق نص و نصب الهی است. شیعه در لغت به معنای پیروان است ولی در اصطلاح، به کسانی اطلاق می‌شود که به خلافت بلافصل حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام معتقدند (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۶ ش، ص ۳۱۸). در میان راه‌های گوناگونی که بر تعیین امام ذکر کرده‌اند، شیعه فقط به نص الهی و اعلام آن از طریق نص معتقد است: الإمام لطف فیجب نصبه علی الله تعالی تحصیلاً للغرض (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ص ۲۲۱).

برقعی هم در اصل نصب الهی امیرالمومنین علیه السلام تردید کرده است و هم در وجود نص برای امامت آن حضرت. وی در کتاب تابشی از قرآن معتقد گشته که خداوند در قرآن فقط راجع به نصب رسولان سخن گفته و فرموده است: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ یعنی: خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد! اما راجع به زمامدار و امام چیزی نفرموده است (همان، ج ۲، ص ۳۵۰). وی با اشاره به آیه‌ی ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ (القصص، ۶۸) یعنی: پروردگار تو هر چه بخواهد می‌آفریند، و هر چه بخواهد برمی‌گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند. نظر برخی علما مبنی بر استفاده

از عبارت «مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ» برای استدلال بر نفی جواز انتخاب کردن امام توسط مردم، را مورد نقد قرار داده و گفته است این عبارت آیه، مربوط به خلقت تکوینی موجودات است و ربطی به بحث انتخاب یا نصب زمامداران ندارد (همان).

او که در دیگر آثارش علی عليه السلام را ولی و منصوب الهی از نص قرآن می داند و در جای دیگری همه ی سخنانش را تکذیب کرده است. او با اشاره به اینکه آیا ولی خدا می داند که ولی خداوند است و خدا او را دوست دارد یا نه؟ و اگر بداند باعث تکبر او خواهد شد، می نویسد: «پس اولیاء خدا خود را ولی خدا نمی دانستند و نباید بدانند و لذا علی عليه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «اللهم اجعلنی من اولیاءک» و اگر علی عليه السلام خود را ولی خدا می دانست این دعا را نمی کرد. او خود را مقصر و گنهگار می دانست به دلیل هزاران کلماتی که در دعاهای او وارد است و خود ادعا نکرد که من ولی خدا و یا منصوب و منصوص از طرف خدا و رسولم» (همان، ص ۱۱۶) جدای از آنکه این سخن مورد پذیرش اجماع علمای شیعه نیست باید توجه داشت عبارت «اللهم اجعلنی من اولیاءک» در دعای کمیل نیست البته در دیگر ادعیه ی ائمه عليهم السلام آمده است.

از جمله بخش های دیگری که برقی هم فکر با وهابیت و تفکرات سلفی و سنی مآبانه، قلم زده است، تبیین و توضیح وی، ذیل آیه ی ۷۵ و ۷۶ سوره ی مبارکه حج است:

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» یعنی: خداوند از فرشتگان رسولانی برمیگزیند، و هم چنین از مردم؛ خداوند شنوا و بین

است! او در تائیدی از قرآن می‌گوید: برخی با استدلال به این آیه و نیز آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی القصص ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ استدلال کرده‌اند که انتخاب زمامدار و امام مسلمین با خدا است زیرا منتخب مردم اشتباه می‌کند (همان، ج ۲، ص ۲۲۲).

برقعی دو چیز را نفی می‌کند اولاً اینکه امام باید توسط خدا انتخاب شود و دوم اینکه منتخب خدا خطا و گناه ندارد. و البته دلیل او برای مورد اول (عدم انتخاب امام توسط خدا) به مورد دوم بر می‌گردد یعنی قابلیت اشتباه برای منتخبان الهی.

او معتقد است منتخب خدا نیز اشتباه می‌کند و می‌نویسد: «چنان‌که حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَام در قضیه‌ی فرار از قوم خود اشتباه کرد و حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در قضیه‌ی تغییر و تشدد بر برادرش هارون عَلَيْهِ السَّلَام دچار خطا شد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قضیه‌ی اذن دادن به منافقین برای عدم حضور در جهاد اشتباه کرد که خدا به او فرمود: ﴿لَمْ اُذْنِتْ لَهُمْ ...﴾ پس اشتباه کردن دلیل بر عدم جواز انتخاب نمی‌شود» (همان). او ادامه می‌دهد که پیامبران با اینکه بواسطه‌ی وحی الهی راهنمایی می‌شوند باز مرتکب اشتباه می‌شوند و حال آنکه زمامدار و امام مورد وحی الهی نیست (همان).

او سپس چنین استدلال می‌کند که مدافعان نصب الهی امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام به عصمت و عدم خطای او تمسک می‌کنند و معتقدند چون خدا او را انتخاب کرده است کرده است وی خطا ندارد در حالی که او در بسیاری از موارد طبق نهج البلاغه اشتباه کرده است. او برای مثال به چند مورد اشاره می‌کند؛ مانند اینکه از نامه‌ی ۷۱ نهج البلاغه و از تواریخ معلوم می‌شود که منذر بن جارود توسط

علی علیه السلام برای جمع آوری صدقات فرستاده شده بود. اما او اختلاس می‌کند و ملحق به معاویه می‌شود. حضرت به او می‌نویسد: «فان صلاح ابیک غزنی ...». و نیز از نامه‌ی ۶۳ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود ابوموسی اشعری توسط علی علیه السلام عامل کوفه شد در حالی که منافق از آب درآمد و با حضرت مخالفت کرد و از نامه ۶۱ و تواریخ نیز روشن می‌شود که کمیل بن زیاد را عامل هیت قرار داد و او آن شهر را تسلیم دشمن کرد و حضرت او را مذمت کرده است و

از این موارد (عدم اعتقاد به نصب الهی مولا) و عدم اعتقاد به عصمت علی علیه السلام و حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌توان مدد گرفت که وی از سنی‌ها تاثیر گرفته است.

تمام سخنان فوق در حالی از طرف ابوالفضل برقی صادر شده است که وی در آثار قبلی خود نقطه‌ی مقابل این سخنان را گفته است.

او در جلد دوم کتاب عقل و دین دلایلی را برای خلافت و امامت علی علیه السلام طرح کرده است. در دلیل ششم به آیه‌ی اکمال اشاره کرده و می‌نویسد: «فریقین قبول دارند که آیه‌ی ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ و هم چنین گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله که «چیزی فرو گذار نکردم» در شأن علی علیه السلام نازل و بیان شده است» (همان، ج ۲، ص ۱۳۸).

وی در بخش دیگر کتاب عقل و دین که به ادله‌ی نقلیه بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره می‌کند، به آیه‌ی ولایت پرداخته و طبق نظر عامه و خاصه آن را در مورد علی علیه السلام می‌داند. وی با اشاره به آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی مبارکه‌ی المائده: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ

الرَّكَاةَ وَ هُمْ رَا كِعُونَ» یعنی: سرپرست و ولیّ شما، تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.» می‌گوید: «در مورد نزول آیه به انفاق فریقین و اخبار متواتره در حق علی علیه السلام نازل شده، چنان‌چه نقل کرده علامه طبرسی از ثعلبی که از بزرگان عامه است...» سپس شأن نزول آیه که مرتبط با خاتم بخشی علی علیه السلام در نماز است را به سند علمای اهل تسنن نقل می‌کند و اثبات می‌کند که «ولی» در آیه‌ی فوق به معنای سرپرست و زمامدار است نه دوست و دوستی. (همان، ص ۱۵۶)

برقی مانند دیگر علمای شیعه، آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی المائده را نیز راجع به نصب امیر علیه السلام در روز غدیر می‌داند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» یعنی: ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد...» وی می‌گوید: «مفسرین و محدثین عامه به طور تواتر نقل کرده‌اند که این آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده و راجع به نصب امیر در روز غدیر است» (همان، ص ۱۶۰).

سپس برقی به ذکر اسامی علمای عامه و کتب نوشته‌شده توسط آنها که در آن به شأن نزول این آیه و داستان غدیر تصریح کرده‌اند، می‌پردازد و ضمن تأکید بر تواتر این احادیث مرتبط با شأن نزول آیه‌ی فوق، داستان غدیر را بیان می‌کند. وی برای تیمن و تبرک یک حدیث کامل غدیر را به نقل از کتب عامه نقل می‌کند که در آن نیز به شأن نزول آیه‌ی ولایت و ابلاغ اشاره شده است (همان، ص ۱۶۲ تا ۱۶۵).

همان طور که مشاهده شد دو رویکرد کاملاً متضاد در بحث نصب الهی امیرالمومنین علیه السلام از وی دیده می‌شود به طوری که جای هیچ توجیه و جمع بندی‌ای باقی نمی‌ماند. نام‌برده چنان از اعتقادش در این مورد برگشته و همانند علماء وهابی و سلفی سخن گفته است که ظن تأثیر گرفتنش از آنان به یقین مبدل می‌گردد.

۳.۲. انحصار امامت در امامان دوازده‌گانه شیعه

شیعه امامیه معتقد به وجود امامانی معصوم است که از طرف خداوند منصوب و با روایات نبوی به مردم اعلام شده‌اند. شیعیان (امامیه) امامت را منحصر در همین افراد دانسته که تعداد آنها دوازده تن است و اشخاص دیگر را جایزه ورود در این عرصه الهی نمی‌دانند (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ص ۹۳) و (مظفر، ۱۳۸۷ ش، ص ۷۶).

نظر برقی در مورد عدم اعتقاد به وجوب نصب الهی امام در بخش قبلی ذکر شد. اما او پا را فراتر گذاشته و ادعا کرده است که هر کسی می‌تواند امام شود!

برقی اصول و مبانی تشیع را رها کرده و در ذیل آیه‌ی ۷۴ سوره‌ی مبارکه‌ی الفرقان و در شرح عبارت پایانی آیه که می‌فرماید: «وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِمَامًا» یعنی: و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان؛ در تابشی از قرآن، آورده است: «پس هر کسی می‌تواند خود را به امامت متقین برساند و مخصوص دوازده نفر نیست! و در حقیقت این آیه رد است بر کسانی که امامت را منحصر به ۱۲ نفر یا شش نفر یا کم‌تر و بیشتر نموده و آن را اصول دین می‌دانند، در حالی که آن چنان امامتی که اصل دین باشد در قرآن ذکر نشده» (همو، ج ۲، ص ۲۸۳).

وی چنین ادامه می‌دهد که اگر بگویند رسول خدا ﷺ امامان پس از خود را ۱۲ نفر معرفی کرده است باید بگوییم این حرف خلاف قرآن و از جعلیات شیعیان است (همان).

علاوه بر نفی انحصار امامت در معصومان، برقی در شرح آیات ابتدایی سوره‌ی مبارکه‌ی مومنون به لزوم معرفت امام که در روایات نبوی و احادیث معصومان علیهم‌السلام به آن سفارش اکید شده است نیز اعتراض کرده و چنین آورده است: «حق تعالی علامات و نشانه‌های مومنین را ذکر کرده، هر کس دارا باشد مؤمن است و اگر چه زنجیر نزنند و کارهایی که در مذهب معمول شده انجام ندهد، مثلاً عزاداری نکند و زیارت نرود و امام را نشناسد، زیرا مؤمن باید دین و امور دین را بشناسد نه پیروان دین را، و امام پیرو دین و راهنمای دین است و نه خود دین» (همان، ص ۲۲۴).

وی در بخش دیگری معتقد گردیده که معرفت امام که سفارش شده است همان معرفت قرآن است! قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ (الأحکاف، ۱۲) یعنی: و پیش از آن، کتاب موسی علیه‌السلام که پیشوا و رحمت بود. برقی از این آیه برداشت می‌کند که تورات برای حضرت موسی علیه‌السلام و امتش امام بوده و قرآن نیز برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تمام امتش امام است. پس اخباری که ترغیب شده در آن به معرفت امام و اتباع آن، همه راجع به قرآن است (همان، ص ۵۹۲).

تضاد فکری برقی وقتی نمایان می‌شود که می‌بینیم وی در آثار قبلی خود عکس این مطالب را قائل بوده است:

وی در پایان جلد دوم کتاب عقل و دین خود و به عبارت دقیق‌تر در پایان مبحث امامت و قبل از ورود به بحث معاد، در اعتراض به خرافات صوفیه و شیخیه مطالبی را نگاشته است. وی معتقد است اینها ولایت و امامت را بازیچه و دکانی برای خود کرده‌اند. سپس می‌نویسد: «علمای شیعه هزاران دلیل عقلی و نقلی امامت و خلافت ائمه‌ی اثنی عشر را اثبات کرده‌اند. متأسفانه عده‌ای از اهل هوی و جاه طلبان نادان و ولایت و امامت را بازیچه و دکانی برای خود کرده‌اند. عده‌ای به نام صوفی‌گری هر مزخرفی را به نام ولایت به غالب می‌زنند و هر کس و ناکسی را صاحب ولایت می‌دانند چنانچه مولوی مرشد ایشان در مثنوی می‌گوید: پس امام حی غایب آن ولی است. خواه از نسل عمر خواه از علی است ... عده‌ای دیگر به نام شیخیه یک عده روایات غلات و مفوضه و مجعولات دشمنان اسلام را جمع کرده و به نام ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله دکانی باز کرده‌اند...» (همان، ج ۲، ص ۱۳۸).

در اینجا با تصریح بر امامت امامان دوازده‌گانه وجود ولایت برای دیگران را نفی کرده و امامت ائمه‌ی هدی علیهم السلام را محصول هزاران دلیل عقلی و نقلی دانشمندان شیعه می‌داند. او در فهرست عقاید امامیه خود نیز تصریح کرده بود: «خلفاء رسول ۱۲ نفرند.» (همان، ۱۳۸۲ ق، ص ۱۳۳).

او هم‌چنین در یکی از شعرهایش به انحصار امامت و اولوالمیری ائمه علیهم السلام اشاره کرده است:

اولوالمیری بود مخصوص ایشان / نه هر مذهب نه هر فاسق به میدان (همو، گلشن قدس، ص ۱۸).

۴.۲. تبعیت از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام

در فهرستی که از عقاید امامیه در آخر کتاب شعر و موسیقی برقی آمده است این دو عبارت دیده می‌شود:

- خلفاء رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُولُو الْأَمْرِ و واجب الاطاعة می‌باشند.
- او لوالامری و واجب الاطاعة بودن منحصر در ایشان است.

او تصریح کرده است که هر کس یکی از این عقائد حقه‌ی مذهب امامیه را انکار کند از مذهب و طریقه‌ی جعفری خارج شده و اهل نجات نیست (همو، شعر و موسیقی، ۱۳۸۲ ق، ص ۱۳۴).

هم‌چنین او در بیتتی از اشعار گلشن قدسش بر مطاع بودن آن حضرات اشاره کرده است:

نکرد عصمت از ایشان سلب قدرت به ما واجب شد از ایشان اطاعت. (همو، گلشن قدس، بی‌تا: ص ۱۸).

عجیب اینجاست که همو در کتاب تابشی از قرآن بر واجب الاطاعة نبودن امامان اصرار می‌کند. وی در تفسیر ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (الأحزاب، ۳۶) یعنی: و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است! چنین برداشت می‌کند که طبق قرآن، عصیان اولیاء و دانشمندان موجب ضلالت نیست و معلوم می‌شود اولیاء و ائمه واجب الاطاعة نبوده‌اند. وی بدون اشاره به آیه‌ی ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و روایاتی که امامان شیعه را مصادیق اولی الامر دانسته‌اند، می‌نویسد:

«خود آنان نیز خود را واجب اطاعه ندانسته بلکه خود را از عصیان مصون نمی‌دانند».

او سپس به ذکر بخش‌هایی از دعا‌های امام چهارم علیه السلام و حضرت امیر علیه السلام می‌پردازد که در آن خود را خطاکار و گنه‌کار و عاصی نامیده و از گناهان خود به درگاه خداوند استغفار می‌کنند (برقی، تابشی از قرآن، ج ۲، بی‌تا، ص ۴۱۸). در واقع برقی که زمانی مانند همه‌ی علمای شیعه اطاعت ائمه علیهم السلام را واجب می‌دانسته هم اکنون اولاً آنان را واجب اطاعه نمی‌داند و ثانیاً خود آن بزرگواران را عاصی و خطاکار معرفی می‌کند.

۵.۲. عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام

ابوالفضل برقی در فهرست عقاید امامیه خود در چند بند بر عصمت امامان علیهم السلام تأکید کرده است و حتی از آنها با عبارت «اهل عصمت» یاد کرده است.

برخی از آن جملات عبارتند از:

انبیاء بر حقند و همه معصوم، عصمت سلب اختیار از معصوم نمی‌کند، خلفاء رسول معصومند، توهین به کعبه و احادیث صحیح‌ه‌ی اهل عصمت در حکم کفر است، تمام حقایق دین را باید از معصوم گرفت، ولایت اهل عصمت واجب است و ...

همه معصوم و بر ما پیشوایند به فکر و کار محفوظ از خطایند

نکرد عصمت از ایشان سلب قدرت به ما واجب شد از ایشان اطاعت (همو،

گلشن قدس، بی‌تا، ص ۱۸).

اما همین شخص با برداشتی ساده‌لوحانه از قرآن کریم، ذیل عبارت «وَ اسْتَعْفِزْ لِدُنْبِكَ» (محمد / ۱۹) بر عدم عصمت انبیاء تأکید می‌کند و آن را موافق آیات قرآن دانسته و می‌افزاید اگر انبیاء و اولیاء را معصوم بدانیم یعنی قدرت ارتکاب گناه نداشته باشند، آن‌گاه کسی که معصوم نبوده و ترک گناه کرده از آنان برتر می‌شود زیرا او می‌توانسته و ترک گناه کرده و آنان معصوم بوده‌اند و ترک گناه کرده‌اند! (همو، تابشی از قرآن، ج ۲، بی‌تا، ص ۶۰۲).

در شعری که ذکر شد برقی مانند دیگر علمای شیعه تأکید می‌کند که عصمت از معصوم سلب قدرت نمی‌کند ولی در اینجا عصمت را به معنای عدم قدرت در ارتکاب گناه معنا کرده و در نتیجه آن را نفی می‌کند.

او معتقد است پیامبران الهی نیز اشتباه کرده‌اند چنان که حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَام در قضیه‌ی فرار از قوم خود دچار اشتباه شد و حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در قضیه‌ی تغییر و تشدد بر برادرش هارون خطا کرد و رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در قضیه‌ی اذن دادن به منافقان برای عدم حضور در جهاد اشتباه کرد که خدا به او فرمود: ﴿لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ...﴾ (برقی، تابشی از قرآن، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۲).

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، او از نفی عصمت در امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام برای اثبات عدم وجود نصب الهی امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام کمک می‌گیرد و با تکیه بر ظواهر برخی عبارات نهج‌البلاغه یا ادعیه و ... خطاکار بودن امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام و دیگر ائمه‌ی هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام را نتیجه می‌گیرد.

او برای مثال به نامه‌ی ۷۱ نهج‌البلاغه و فرستادن مندربن جارود توسط

علی علیه السلام برای جمع‌آوری صدقات و اختلاس او اشاره می‌کند و بسیار از عبارت‌های دعای کمیل و ادعیه‌ی صحیفه‌ی سجادیه کمک می‌گیرد تا نشان دهد ائمه علیهم السلام خودشان اعتراف کرده‌اند که گنهکارند و ادعای عصمت نداشته‌اند (همان).

وی با شاهد آوردن مثال‌های فراوان از ادعیه‌ی حضرات معصومان علیهم السلام در صحیفه‌ی سجادیه و دیگر کتب ادعیه مبنی بر طلب بخشش برای گناهان و خطاها و اعلام گناهکاری و اشتباه و ... به درگاه حضرت حق، در پی اثبات معصوم نبودن امامان است. او پس از یک صفحه مثال آوردن‌های گوناگون از عبارات ادعیه، چنین می‌نویسد: «... و صدها کلمات دیگر حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام در دعاها و نهج‌البلاغه و جاهای دیگر ... به هر حال ائمه علیهم السلام چنین اظهار کرده‌اند تا مردم در حق آنان غلو نکنند و هیچ امامی ادعای عصمت نکرده و دلیلی بر آن در کتاب خدا و سنت رسول نیست» (همان، ص ۴۱۵).

۶.۲. دیگر موارد مرتبط با حوزه‌ی امامت و ولایت

۱.۶.۲. تفسیر آیات مرتبط با ولایت ائمه علیهم السلام و مقامات ایشان

برقی در کتاب عقل و دین خود مانند یک متکلم قوی شیعه در بحث امامت و ولایت از شیعه و عقایدش حمایت می‌کند و شبهات اهل تسنن را در زمینه‌های گوناگون حول مسأله‌ی امامت و ولایت پاسخ می‌دهد. او با استفاده حداکثری از روایات عامه و خاصه، امامت حضرت علی و اولاد طاهرینش علیهم السلام و نیز مباحث پیرامونی آن‌را اثبات می‌کند. اما همو در کتاب تائیدی از قرآن دقیقاً به عکس عمل کرده و منکر بسیاری از مباحث ولایی و حتی ولایت امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام شده است. جالب اینجاست که برقی در نوشته‌های خویش در این کتاب،

آیات معروف قرآن که شیعه آنها را در شأن اهل بیت علیهم‌السلام و یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌داند، مانند اهل تسنن تفسیر کرده و آنها را مرتبط با امامت و اهل بیت علیهم‌السلام ندانسته است و در این کتاب و آثار دیگرش برخی روایات معروف شیعه را نیز طرد کرده است. حال به برخی آیات و روایاتی که برای اثبات یا نفی بحث امامت با دو رویکرد متناقض استفاده کرده است اشاره می‌کنیم:

الف) برقی در عقل و دین تصریح می‌کند که مودت و محبت علی علیه‌السلام اجر رسالت و مزد نبوت است به تصریح قرآن که فرموده: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (برقی، عقل و دین، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۲۸). اما در تابشی از قرآن معتقد است این سوره در مکه نازل شده و در آن وقت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عترتی نداشته که معنای آیه همین معنای مشهور (لزوم مودت اهل بیت علیهم‌السلام) باشد. او می‌گوید اگر گفته شود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مشرکان فرموده که مزد رسالتم دوستی با عترتم باشد، این صحیح نیست زیرا مشرکان رسالت او را قبول نداشتند و در آن زمان عترتی هم وجود نداشته است و نیز «فی القربی» را به معنای «ذی القربی» گرفتن نیز صحیح نیست (بدون دلیل است) (همان، ج ۲، ص ۵۵۷).

ب) برقی در عقل و دین در دلیل سوم بر اثبات خلافت و امامت مولا علی علیه‌السلام به عصمت ایشان اشاره می‌کند و برای اثبات عصمت علی علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام به آیه‌ی طهارت و عصمت در سوره‌ی احزاب استناد می‌کند: «إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (همو، عقل و دین، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۷).

وی در اثبات بطلان خلافت خلفای سه‌گانه اهل تسنن، ۳۰ مورد از سخنان علی علیه‌السلام را از روایات آن حضرت علی‌الخصوص از سخنان ایشان در نهج البلاغه

می‌آورد تا شکایت مولا از خلافت دیگران را نشان دهد. سپس می‌نویسد: «آنچه ذکر شد از شکایت‌های امام علیه السلام محل اتفاق عامه و خاصه است و اگر هر یکی از اینها متواتر نباشد مجموعاً تواتر خواهد بود. به اضافه صدها خبر دیگر است که ما ذکر نکردیم. پس چون علی علیه السلام معصوم است به حکم آیه‌ی تطهیر ﴿إِنَّمَا يَرِيْدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ و از هر کس نارضا باشد خدا نیز از آن کس راضی نمی‌باشد به حکم اخبار کثیره به اضافه محل اتفاق فریقین و متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «علی مع الحق و الحق یدور مع علی» و هر زمامداری که علی علیه السلام با او نباشد بر باطل است زمامداری او پس خلافت خلفای سه‌گانه باطل است...» (همان، ص ۱۴۹).

می‌بینیم که برقی به گواهی آیه‌ی تطهیر، عصمت را برای اهل بیت علیهم السلام و امام علی علیه السلام ثابت می‌داند. اما همو در چند جای تابشی از قرآن عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام را نفی کرده و در تبیین آیه‌ی تطهیر هم سو با اهل تسنن شده و می‌گوید شیعیان معتقدند به دلیل وجود روایات فراوان تفسیری و نیز روایات سبب نزول و هم‌چنین مذکر بودن ضمیر «کم» در «عنکم» و «یطهرکم» این آیه درباره‌ی پنج تن آل عبا نازل شده است و کسانی که از گناه مطهر شده‌اند اهل بیت علیهم السلام هستند نه زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز معتقدند این آیه صراحت دارد بر عصمت اهل بیت علیهم السلام. برقی در اینجا مانند دانشمندان متعصب وهابی و سلفی هر دو مورد فوق را نفی کرده و چون علمای اهل تسنن (اکثریت آنان) نظر می‌دهد. او معتقد است اختلافات ایجاد شده در تفسیر این آیه از تعصبات محض است و می‌نویسد: «باید گفت این آیه راجع به تمام زوجات و کسانی است که خانواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را تشکیل می‌دادند و پاکی ایشان مطلوب بوده و آبروی رسول

خدا ﷺ می‌باشند؛ چه داماد و فرزندان‌شان باشند و چه زنان‌شان ...» (همو، تابشی از قرآن، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۱۲).

او در ادامه تصریح می‌کند که شیعیان این آیه را دلیل عصمت امامان می‌دانند ولی باید گفت ابدأً دلالتی ندارد.

این دو مورد فقط به عنوان نمونه عرض شد و الا نمونه‌های بیشتری از این تناقض‌ها در تفسیر آیات توسط وی قابل ارائه است که از گنجایش این نوشتار به دور است.

۲.۶.۲. سندیت خطبه‌ی رسول خدا ﷺ در غدیر خم

برقی از یک سو حدیث غدیر را متواتر دانسته و از سوی دیگر آن را ضعیف و مطرود می‌داند! وی در تراجم الرجال خود، ذیل ترجمه‌ی «ابن عقده حافظ محدث ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی کوفی» که مذهبش ظاهرا زیدی نیز بوده است چنین اشاره کرده که وی صاحب «کتاب الولاية» بوده و در آن حدیث غدیر را از متجاوز از صد نفر صحابی با اساتید نقل کرده است.

سپس برقی به نقل از ابن عقده نام برخی از کسانی که حدیث غدیر را از پیامبر ﷺ شنیده‌اند ذکر می‌کند و می‌نویسد در میان اینها کسانی هستند که به حضرت امیر ع تهنیت گفتند مانند: ابوبکر- عبدالله بن عثمان- عمر بن خطاب- عثمان بن خطاب- طلحه بن عبدالله- زبیر بن عوام- عبدالرحمن بن عوف- سعید بن مالک- عباس بن عبدالمطلب- حسن بن علی- حسین بن علی- عبدالله بن عباس- عبدالله بن جعفر- ابن مسعود- عمار بن یار ابوذر- سلمان- اسعد بن زراره- خزیمه بن ثابت و ... (برقی، تراجم الرجال، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۲).

اما باز در تابشی از قرآن به این حدیث حمله کرده و نوشته است: «متأسفانه یکعده روحانی‌نمای نادان متصدی امور دین شده‌اند که هر روز معرکه نفاق و غوغای اختلاف را زیادتر می‌کنند، مثلاً در کتاب احتجاج طبرسی خطبه‌ای را نقل کرده از رسول خدا ﷺ در روز عید غدیر که آن خطبه مخالف صدآیه قرآن است و یک سند ضعیف بیشتر ندارد، راویان آن عبارتند از محمد بن موسی الهمدانی که علمای رجال شیعه، او را ضعیف و جعل و غالی شمرده‌اند، و او روایت کرده از سیف بن عمیره که علمای رجال شیعه او را نیز مطعون و ملعون و ضعیف شمرده‌اند، و صالح بن عقبه که او را کذاب و غالی شمرده و فرموده‌اند اقوال زشت او بسیار و حدیث او مردود است، ما در مجله‌ای ذکر کردیم که این خطبه ضد قرآنی را با چنین روایتی رسول خدا ﷺ قرائت نکرده ... (همو، تابشی از قرآن (چاپ عربستان)، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۶ تا ۱۵۷).

۳.۶.۲. بحث مرجعیت علما و فقها در دوران غیبت

برقی علماء را در دروان غیبت مرجع دینی می‌داند. او همانند دیگر علماء مرجع دینی مردم در دوران غیبت را علماء و فقها معرفی کرده و به احادیث گوناگونی در اثبات آن اشاره می‌کند، مانند:

امام زمان علیه السلام (در جواب نامه‌ی اسحق بن یعقوب که توسط نائب خود محمد بن عثمان عمروی فرستاده بود، فرمود: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ ق، ج ۲، ص ۴۸۴) یعنی: در حوادثی که رخ می‌دهد رجوع کنید به راویان حدیث ما زیرا ایشان حجت‌منند بر شما و من حجت‌خدایم برایشان.

امام زمان علیه السلام (در توقیعی به قاسم بن العلاء) می‌فرماید: «فَائِهَ لَا عُدْرَ لَاحِدٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي التَّشْكِيكِ فِيمَا يَزُوِيهِ عَنَّا ثِقَاتِنَا» (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۷، ص ۱۵۰). یعنی: برای دوستان ما عذری نیست در اینکه شک نمایند در آنچه روایت نموده‌اند از ما کسانی که محل وثوق ما هستند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» (برقی، عقل و دین، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۰ و ۲۰۱). یعنی: هر کس از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر نماید و احکام ما را بشناسد به حکومت و حکم او خشنود باشید زیرا من او را بر شما حکومت دادم.

برقی عبارت «جعلته علیکم حاکما» را به معنای حکومت علماء معنی کرده است که این معنا در آن زمان یعنی دوران حکومت طاغوتی پهلوی بسیار مهم می‌نماید.

اما برقی در جای دیگر در توضیح آیات ۱۷ تا ۱۹ سوره‌ی مبارکه‌ی الفرقان که «مَا يُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» را مورد ذم قرار داده است، می‌نویسد: «این آیات نیز دلالت دارد بر حرمت تقلید از بزرگان و بزرگان را مرجع گرفتن در حوائج و نیز دلالت دارد بر حرمت قبول احکام ایشان زیرا آن نیز نوعی از عبادتست و غیر دلالت دارد که آن بزرگان نیز روز قیامت از پیروان خود تبری می‌جویند» (همو، تابشی از قرآن، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۶۹).

برقی بر خلاف سخنان دیگر خود حدیث «فارجعوا الی رواة حدیثنا» را مورد قبول ندانسته است: «باید گفت: چون نواب اربعه‌ی امام علیه السلام وفات کردند و

نیابت قطع شد، دکانداران مذهبی دیدند نشان بریده می‌شود. آمدند فکر دیگری کردند و آن اینکه هر کس راوی حدیث است جای امام و قائم مقام او است، و نقل کردند که امام فرموده: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» چون آن زمان مجتهد و مقلدی در کار نبوده و این عناوین بعداً در میان مذاهب پیدا شده و آن زمان مجتهد نبوده است و لذا بنام راوی حدیث توقیع را صادر کردند. حال زمان ما که مجتهدین راوی حدیث نیستند چگونه خود را نایب امام می‌دانند بدون مدرک و سزاوار است که یک نفر از شیعیان که سهم امام به مجتهد خود می‌دهد، از او مطالبه می‌مدرک کند که شما مدرک نیابت تان چه می‌باشد؟! (برقی، بررسی علمی در احادیث مهدی عج، بی تا، ص ۲۰۱).

وی سپس به کذب و بطلان روایت: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا إِلَى رُؤَاةٍ أَحَادِيثِنَا» پرداخته و مطالب زیر را به عنوان دلیل آورده است:

۱- راویان حدیث ائمه وقتی که این توقیع صادر شده همه مرده بودند، چگونه می‌توان به مرده رجوع کرد، و اگر بگویند به روایت راویان رجوع کنید به خود راویان، بنابراین مجتهدین اگر راوی حدیث هم باشند، نمی‌توان به خودشان رجوع کرد، بلکه باید به روایات رجوع نمود.

۲- می‌گوید: راویان احادیث، و معلوم و مسلم است که راویان احادیث ائمه، همه بیسواد و یا کم‌سواد بوده و میان ایشان قطعی و واقعی و ناووسی و جبری و خرافاتی و جعال و کذاب و غالی یعنی، اهل لغو زیاد بوده‌اند، چگونه می‌توان به ایشان رجوع کرد و چگونه این افراد حجت می‌باشند.

۳- حجت را باید خدا معلوم کند نه هر کس خود را حجت بداند، در این روایت، اولاً هر راوی مجهول الحالی را حجت خوانده است. و ثانیاً خود را حجت خوانده به چه دلیل او حجت باشد، خدا که در سوره‌ی النساء آیه‌ی ۱۶۵ می‌گوید پس از انبیاء و رسل کسی حجت نیست و فرموده: «رُؤْسًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (النساء، ۱۶۵) یعنی: پیامبران بشارت‌دهنده و بیم‌رسان بودند تا پس از آنان برای مردم بر خدا حجتی نباشد.

و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نهج‌البلاغه قرآن را حجت کافیه دانسته است. و هم‌چنین در خطبه‌ی ۹۰ می‌فرماید: «تمت بنبينا محمد صلى الله عليه و آله حجتة». یعنی، پس از پیغمبر ما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی حجت نیست. پس چگونه امام می‌تواند خود را حجت بخواند و برای دیگران مانند راویان جعل، جعل حجت کند.

۴- در این توقیع می‌گوید: من حجتم بر آن راویان در حالی که تمام راویان ائمه در اول غیبت کبری مرده بودند، آیا مردگان حجت لازم دارند و چگونه آن امام برای مردگان حجت است. اینها چیزهایی است که جواب ندارد. و البته اشکالات این روایت زیاد است که به بعضی از آنها در تابشی از قرآن نیز اشاره نموده‌ایم» (همان، ص ۲۰۱).

۳. نتیجه‌گیری

در این مقاله درصدد نقد آرای بدون استدلال برقی نبودیم اما آنچه از مشاهده موارد فوق و بررسی رویکردهای متناقض وی در مباحث گوناگون در کتب مختلفش به دست می‌آید به شرح زیر است:

۱. کتاب‌های برقی دو گونه هستند: بخشی در دوره‌ی اول حیات علمی او

- نوشته شده‌اند که مانند دیگر علمای شیعه مدافع مباحث ولایی بوده است و بخشی مربوط به دوره‌ی دوم زندگی او است که به وهابیت گرایش پیدا کرده و منتقد مباحث ولایی شده است.
۲. وی به طور فاحشی سخنان قبلی خود را نقض می‌کند به طوری که جای هیچ‌گونه توجیه و جمع‌بندی بین آنها وجود ندارد.
۳. محتوای مطالب او در کتب دسته‌ی دوم به گونه‌ای است که گرایش او به وهابیت را نشان می‌دهد. البته اثبات این مطلب مقاله جداگانه‌ای می‌طلبد.
۴. هرگونه اظهار نظر درباره‌ی برقی و آراءش منوط به بررسی تمام کتاب‌های او است. در غیر این صورت تحقیق کاملی درباره نظراتش صورت نگرفته است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال‌الدین و تمام النعمة، محقق: علی‌اکبر، غفاری، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
۳. همو، کمال‌الدین، مترجم: محمد باقر کمره‌ای، تهران: اسلامیه، بی‌تا.
۴. برقی، ابوالفضل، احکام القرآن، بی‌جا، بی‌تا.
۵. همو، اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن، عربستان سعودی: بی‌تا.
۶. همو، بررسی علمی در احادیث مهدی علیه السلام، عربستان سعودی: بی‌تا.
۷. همو، تابشی از قرآن، بی‌جا، بی‌تا.
۸. همو، تابشی از قرآن، عربستان سعودی: بی‌تا.

۹. همو، تراجم الرجال، بی‌جا، بی‌تا.
۱۰. همو، شعر و موسیقی، بی‌جا، ۱۳۸۲ ق.
۱۱. همو، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، عربستان سعودی: بی‌تا.
۱۲. همو، عقل و دین، بی‌جا، بی‌تا.
۱۳. همو، گلشن قدس، بی‌جا، بی‌تا.
۱۴. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، فرهنگ شیعه، قم: زمزم هدایت، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ش.
۱۵. جبرئیلی، محمدصفر، سیری در تفکر کلامی معاصر، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۱ ش.
۱۶. جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، قم: نشر مورخ، چاپ هشتم، ۱۳۸۶ ش.
۱۷. حسن بن علی، امام عسکری علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، محقق: مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم: مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ ق.
۱۸. خواجه شيرازی، محمد بن احمد، النظامية في مذهب الإمامية، تهران: ميراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
۱۹. شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، محقق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۲۰. طوسی، خواجه نصیر الدین، تجريد الاعتقاد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
۲۱. مظفر، شيخ محمد رضا، عقائد الإمامية، قم: انتشارات انصاریان، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۷ ش.
۲۲. لوح فشرده‌ی کتاب‌خانه الکترونیکی «عقیده» حاوی کتب تبلیغی و هابیت